

ادبیات پایداری افغانستان در شعر سید علی صالحی

* محمد بارانی

** صدیقه انصاری

چکیده

ادبیات پایداری گونه‌ای از ادبیات متعهد و مسئول است؛ حرکتی است که از سوی مردم و روشنفکران یک جامعه در برابر آن‌چه زندگی مادی و معنوی آنان را تهدید می‌کند شکل می‌گیرد. این گونه‌ی ادبی غالباً و عموماً با زبانی ساده، صریح و مستقیم بیان می‌شود که با توجه به تحولات اجتماعی هر ملت و شرایط هر دوره‌ی تاریخی تجلی و نحوه‌ی نمود و بروز آن می‌تواند با دوره‌ی دیگر متفاوت و دیگرگونه باشد. از آن جایی که سرزمین افغانستان مدت‌هاست که جولان‌گاه قدرت‌های استبدادی و استعمارگر است، بخش قابل توجهی از ادبیات پایداری جهان را به خود اختصاص داده است. سید علی صالحی شاعری ایرانی و غیر افغان است که یکی از دفترهای شعرش را در بیان پایداری افغان‌ها سروده است. وی در این دفتر که "دریغا ملا عمر" نام دارد به بیان روزگار ناخوشایند ملت افغانستان پرداخته است. از مضامین قابل توجه این کتاب بیگانگان، جنگ، خفقان، مهاجرت، امیدها و ناامیدی‌های قوم افغان است. این پژوهش به شیوه‌ی تحلیل محتوایی به بررسی مفاهیم ادب پایداری در این دفتر می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات پایداری، افغانستان، شعر، سید علی صالحی

m.barani@gmail.com

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

Ansari.sedighe@yahoo.com

**مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور شوشتر

انسان موجودی زیباپسند و آرمان‌گراست که خمیر مایه‌اش را با خوبی و زیبایی سرشته اند بنابر این او بدی را به هر شکلی تاب نیاورده و همواره با بدان و بدکاران سر ناسازگاری خواهد داشت و این ناسازگاری و ناخشنودی را با رفتارهایی چون پرخاش‌گری، ستیزه جویی، اعتراض و مقاومت نشان می دهد.

رفتارهای مبارزه طلبانه هنگامی که جامه‌ی شعر و ادبیات بر تن کند و گام در وادی واژگان نهد، برنده تر و تاثیر آن بسیار فراتر از مبارزات عادی و روزمره خواهد بود. "کمترین پیامد این گونه از پایداری ادبی این است که ذهن جامعه نسبت به پیچیدگی روابط انسانی آگاه می شود و در برابر رفتارهای آلوده حساسیت و واکنش نشان می دهد. (فضیلت، ۱۳۸۴)

مفهوم پایداری هیچ گاه محدود به یک زمان، ملت یا سرزمین خاصی نبوده است و در تاریخ تمام ملت ها رگه هایی از آن یافت می شود. مخاطب آن خاص نیست بلکه مخاطب آن وجدان همگانی بشریت است. "پایداری تنها یک مناسبت نیست بلکه از واقعیت های هستی آدمی است و اهمیتی کمتر از مرگ و زندگی ندارد." (شکری، ۱۹۷۰: ۲۰۹) به طور کلی می توان گفت "ادبیات مقاومت معمولا به آثاری اطلاق می شود که زیر تاثیر شرایطی چون اختناق، استبداد داخلی، نبود آزادی های فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی با پایگاه های قدرت، غصب و غارت سرزمین و سرمایه های ملی و فردی... شکل می گیرد. بنابر این جان مایه این آثار با بیداری داخلی یا تجاوز بیرونی در همه حوزه های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی اجتماعی و ایستادگی در برابر جریان های ضد آزادی است." (حسام پور، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۲۲)

مردم یک سرزمین هرگاه در یابند که هویت ملی و میهنی آنان مورد تهدید و تجاوز بیگانگان قرار گرفته است به پا می خیزند و در این خیزش هرکدام به طرز و طوری در مقابل آن نیروی بیگانه قد علم می کنند؛ یکی با تفنگ، یکی با اندیشه و دیگری با زبان ادب.

از آن جایی که هدف و رسالت این پژوهش پرداختن به یکی از آثاری است که در باره ی پایداری ملت افغانستان سروده شده است، بنابر این بایسته است که رویکردی اجمالی به رخدادهای این کشور از انقراض حکومت خاندان محمد زایی تا دوره معاصر داشته باشیم. کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷ ش به پشتوانگی کشور

شوروی در افغانستان رخ داد که منجر به سقوط حکومت داوود خان شد. " این کودتا که توسط دو حزب چپ گرای خلق و پرچم انجام گرفت، به حکومت موروثی خاندان محمد زایی در افغانستان خاتمه داد؛ اما دیری نگذشت که رژیم کودتا نیز ماهیت ضد دینی و ظالمانه ی خود را آشکار ساخت و به نارضایتی و شورش عمومی سراسر کشور منجر شد. (صابری هروی، ۱۳۸۰: ۱۷۶)

دولت شوروی که از آغاز پشتیبان این رژیم کودتایی بود بر خود لازم دید که آن را از سقوط حتمی برهاند. بنابراین در ششم دی ماه ۱۳۵۸ ش به افغانستان حمله ی نظامی کرد و سرانجام موفق شد که از فروپاشی آن رژیم پیشگیری نماید. پیامد حمله ی شوروی به افغانستان موج شدیدی از اعتراضات و مبارزات مردمی را به همراه داشت. افغان ها پس از ایستادگی های جانبازانه سرانجام در سال ۱۳۶۸ ش توانستند قدرت استعمارگر شوروی را از خاک خویش بیرون کنند. پس از خروج روس ها مجاهدین بر سر کار آمدند. با روی کار آمدن این گروه نه تنها اوضاع افغانستان بهبود نیافت که بر وخامت آن نیز افزوده گشت. افغانستان این بار داشت در آتشی می سوخت که فرزندان خودش برافروخته و بیگانگان بدان دامن می زدند؛ آتش جنگ های داخلی گروه های گوناگون برای دست یابی به قدرت سال ها دامن مام وطن را در خود می سوزاند. در نتیجه ی این نبرد ها و کشمکش های داخلی سر انجام در سال ۱۳۷۵ ش گروه طالبان توانستند قدرت را به دست بگیرند. اما گویی جنگ و خونریزی سرنوشت محتوم دیار افغانان گشته بود. اختلافات بر سر قدرت همچنان ادامه داشت تا آن جا که مردم این دیار تا زمان روی کار آمدن حامد کرزی، رئیس حکومت جمهوری اسلامی افغانستان سال ها شاهد جنگ های ویرانگر و کشمکش بر سر استیلا بر این ملت بودند و این کشمکش ها همچنان ادامه دارد. حال باید دید ادبیات پایداری چگونه ادبیاتی است؟

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

ادبیات پایداری

در تعریف ادبیات پایداری گفته اند " نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آنچه حیات مادی و معنوی آن ها را تهدید می کند به وجود می آید و هدفش جلوگیری از انحراف ادبیات، شکوفایی و تکامل تدریجی آن است. " (بصیری، ۱۳۷۹: ۲۶)

هرمکتب و نحله ای در بستر خاصی به وجود می آید و رشد می کند. درباره ی شرایط زمانی و علل پیدایش ادب پایداری نیز می توان گفت " باطرح نظریه تعهد و التزام در ادبیات و گسترش آن در جوامعی که دستخوش تحولات عمده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بودند شیوه تازه ای در زبان و ادبیات جهان پیدا می شود. شیوه برخاسته از ادبیات ملتزم ولی با قدری تفاوت در عناصر زبانی و محتوایی، که آن را ادبیات مقاومت نامیده اند." (بصیری، ۱۳۸۹: ۲۶) و بالاخره در تعریفی کوتاه ادبیات پایداری را می توان این گونه تعریف کرد " ادبیات مقاومت در بر دارنده آثار ادبی ای است که از لحاظ مضمون و غایت، مخاطب خود را در برابر دشمن فرا می خواند و در ذات آن حقیقت خواهی و امید به آینده فرا روی خالق اثر قرار دارد." (رحماندوست، ۱۳۷۹: ۴۶۴)

در میان مبارزات گوناگونی که در نهضت های پایداری صورت می گیرد مبارزه ی فکری به طور عام و ادبی به طور خاص آگاهانه تر است و طبیعتا تاثیر آن نیز بیشتر از مبارزات اقتصادی و نظامی است " مقابله در صورت اول بر جان و عقل تاثیر می گذارد و بر آنها غالب می شود آنچه که مقابله نوع دوم در ایجاد توان کاری و عمل و تاثیر، فاقد آن است. پس جنگ ادبی، فکری، علمی و روحی لازم است که مدام در مقابله با حوادث از منظومه فرهنگ پایداری که نسبت به گذشته، حال و آینده آگاه است برخوردار باشد و سبک بیان سزاوار است که بر چارچوبی اصیل از میراث و اصول اخلاقی و ارزش های انسانی است" (جمعه حسین، ۲۰۰۷: ۴)

اجزای معنایی هر ادبیاتی ملتزم عناصر مختلفی است. در این جا اشاره ای اجمالی به مهم ترین عناصر ادبیات پایداری خواهیم داشت. عنصر بنیادین در ادب پایداری عنصر تعهد است. سارتر در این باره می گوید " ما می خواهیم در تغییر دادن جامعه ای که ما را در میان گرفته است شرکت کنیم ما می خواهیم ادبیات وظیفه ی اجتماعی خود را که هرگز نباید فرو می گذاشت دوباره به عهده بگیرد. نوشتن شکل ثانوی عمل است و بنابراین ادبیات موظف است دیگر در شکل های عمل سیاسی، در تحول تاریخی و اجتماعی فرانسه شرکت کند." (نجفی، ۱۳۴۸: ۳۵)

عنصر دیگر عنصر مردم است. مردمی که قدرت ظهور در مسایل سیاسی - اجتماعی را پیدا کرده اند و یا باید به راهنمایی روشنفکران و اندیشمندان جامعه به این قدرت دست یابند. " ادبیات پایداری را بدون در نظر گرفتن حضور و نقش مردم نمی توان شناخت" (بصیری، ۱۳۸۴: ۹۳)

و در نهایت "عنصر دیگر تحولات و تلاطمات اجتماعی است. پیشروان فکری جوامع نیز به دلیل توانایی در بهره گیری از ابزارهای ادبی، در آفرینش ادبیات پایداری نقش عمده ای ایفا می کنند." (همان: ۹۳)

مضامین ادبیات پایداری

توجه به تحولات یا تلاطمات اجتماعی و سیاسی شاعر و نویسنده ایجاب می کند که در یک تقسیم بندی

کلی مضامین ادبیات پایداری بدین شرح آورده شود:

۱- ایجاد امید و انگیزه: "امیدوار بودن حالت یا کیفیتی از بودن است؛ زیرا بودن نوعی هستی است، شاید هم مطمئن ترین شکل آن." (فرانکل، ۱۳۷۰: ۱۲۱) اگر تعریف ادبیات مقاومت ادبیاتی باشد که خواننده را به مقاومت و امید به آینده سوق دهد باید ویژگی امیدوارکننده بودن و تشویق به پایداری را داشته باشد.

۲- توجه به فرهنگ بومی: "از دیگر بایسته های ادبیات مقاومت توجه به خصایل بومی است. اثر باید از معیارهای فراملی مقاومت و در عین حال از ویژگی های محلی مقاومت و نیروهای محدود نشان داشته باشد." (رحماندوست، ۱۳۸۹)

۳- وطن: شاعران و نویسندگان-به ویژه آوارگان و تبعیدیان- در یادکرد سرزمین خود به ستایش گذشته، مبارزات، مردم و حتی مظاهر دیار خود می پردازند. این ویژگی غالباً با اندوهی بزرگ و گاه پرخاش به دشمنان همراه است.

۴- بیگانه ستیزی: "روشنفکران جامعه در جهت ایجاد تحولات اساسی باید اقشار جامعه را با خود همراه سازند و این امر با ایجاد زمینه هایی همچون آگاه ساختن آنان به حقوق خود و ترسیم بیدادگری ها و نابرابری ها و عوامل آن امکان پذیر خواهد بود." (سنگری، ۱۳۸۹) بنابراین پس از ارشاد مردم و آگاه سازی آنان، دعوت به مبارزه با عناصر بیگانه و تجاوزگران، راهی برای رسیدن به هدف متعالی است. هدفی که زندگی آزاد بر اساس اندیشه و به دور از استبداد و استعمار را شامل می شود. "گسترش و پیچیدگی روز افزون پدیده ی استعمار از یکسو لزوم افزایش آگاهی توده ها در جهت مبارزه با آن از جمله مسایل بسیار مهمی است که اذهان شاعران نو گرا را نیز همانند شاعران کلاسیک به خود مشغول

داشته است. اما آن چه در این میان شاعران نو پرداز را از پیشینیان متمایز می نماید، نوعی وسعت اندیشی و نگرش فرامرزی به این مساله است که بر خاسته از درک عمیق و واقع بینانه نسبت به واقعیت های جامعه ی جهانی است." (نعمتی قزوینی، ۱۳۸۹) سید علی صالحی نیز شاعری ایرانی است که سال هاست در میدان فراخ و شورانگیز شعر می تازد. او که از میان قوالب شعر پارسی قالب سپید را برای سرایش اندیشه های آزادمشنانه اش بر گزیده است یکی از دفترهایش را به نام افغانان و برای آنان سروده است. این دفتر که نشانگر گستردگی نگاه و چشم انداز جهانی این شاعر ایرانی تبار است " دریغا ملا عمر" نام دارد. صالحی در این کتاب با بیانی صریح و زبانی برنده سختی ها و مصیبت های قوم افغان را هر چه رساتر در گوش جهانیان فریاد می زند و با توصیفاتی هرچه دقیق تر روزگار این قوم را پیش چشمشان نمایان می سازد.

معرفی سید علی صالحی

سید علی صالحی در یکم فروردین ۱۳۳۴ در روستای مرغاب از توابع شهرستان ایذه استان خوزستان زاده شد. دوران کودکی اش را در آن جا سپری نمود و سپس به همراه خانواده اش به شهرستان مسجد سلیمان که در همسایگی آنان واقع شده است مهاجرت کرد. از نوجوانی به ادبیات روی آورد و در محافل ادبی آن روزگار شرکت داشت. چنان که گفته شد وی قالب سپید را برای سرایش برگزید و در جوانی با همراهی تنی چند از دوستان شاعرش به تهران رفت و در آن جا بود که شیوه ی تازه ای را در شعر پارسی بنیان نهادند که در تاریخ ادبیات معاصر با نام " موج نو" یا " موج ناب" شناخته می شود. ولی صالحی پس از چندی به دلایلی از این شیوه کناره گیری نمود و به شیوه ی گفتار در شعر روی آورد.

صالحی صاحب آثار فراوانی در زمینه های گوناگون شعر، نثر و پژوهش است. شمار دفترهای شعرش تا سال ۱۳۹۰ بیست و دو دفتر می باشد که " دریغا ملا عمر" یکی از آن هاست که در سال ۱۳۸۰ سروده شده و مورد پژوهش ما نیز همین دفتر است. شعر گفتار که باید خود صالحی را بنیان گذار آن دانست، دارای ویژگی هایی است که از جمله ی آن ها یکی شیوه ی روایت پردازی و دیگری صراحت لحن و لهجه و توصیف واقعیت است که شاعر در این دفتر به گونه ای هرچه زیبا تر از آن ها بهره برداری نموده است. البته باید یاد آور

شد که بیان واقعیت‌ها هیچ‌گاه صالحی را از پردازش به آفرینش‌های ادبی و نقب زدن به دنیای خیال غافل نمی‌کند بلکه ذهن و قلم این شاعر آن قدر تواناست که در عین حال که جانب روایت و صراحت را فرو نمی‌گذارد، زبان خویش را نیز همواره با آرایش‌های بیانی و بدیعی صیقل می‌دهد و آراسته می‌گرداند. پس او تنها یک گزارش‌گر اجتماعی یا سیاسی نیست بلکه آفریدگاری است که در شعر خویش دست به آفرینش‌های در خور و قابل تامل می‌زند. او به خوبی دریافته است که القای معانی و مضامین زمانی بهتر صورت می‌گیرد که شاعر زبانی زیبا و هنری داشته باشد.

و اما درباره‌ی "دریغا ملا عمر" باید گفت که این دفتر محصول نگاه فرامرزی صالحی است. کیفیت سروده‌های این دفتر به گونه‌ایست که اگر خواننده‌ی آن نداند که شاعر این سروده‌ها شاعری ایرانی است در این که او یک شاعر افغان است شک نخواهد داشت و این بی‌شک به دلیل توانایی صالحی در بیان همدردی و ایجاد هم‌ذات‌پنداری با قوم افغان است. او که با زبانی برنده تر از پولاد به بیان اوضاع غیر انسانی و دردناک ملت افغانستان می‌پردازد، در هر کدام از اشعار این دفتر در جلد یکی از افغانان فرو می‌رود و از زبان او سخن می‌گوید؛ دست خواننده را می‌گیرد و او را به سفر می‌برد؛ سفری به دل تاریخ دردآلود افغانستان!

بررسی عناصر ادب پایداری در دفتر "دریغاملا عمر":

۱- بیگانگان

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

شاید بتوان مهم‌ترین عنصر نا آرامی و جنگ در یک سرزمین را بیگانگانی دانست که به آن سرزمین تجاوز نموده و نتایج و عواقب نامطلوبی را از خویش به جانهاده‌اند. افغانستان از جمله کشورهایی است که تاریخ معاصر آن با آشوب، نا آرامی و بی‌ثباتی گره خورده است و این امر به دلیل تجاوزاتی است که از سوی نیروهای خارجی و گاه داخلی به حریم این کشور صورت گرفته است؛ بیگانگانی که در این میان تنها سود خویش را می‌جسته‌اند و بس! در هیاهوی تجاوزات کشورهای خارجی به افغانستان این خاک از دست فرزندان خویش نیز در امان نبوده است و آشوب‌های داخلی نیز همواره بر فجاعت حال افغانستان می‌افزود.

صالحی در شعر "پاره ای از نامه هاجر به نامزدش" از زبان یک دختر افغانی خطاب به نامزد مهاجرش سخنانی می گوید که اشاره به حکومت ها و نهضت های مختلفی دارد که در دوران معاصر در افغانستان ظهور و سپس افول کردند:

" در غیاب تو/ روس ها رفتند/ مجاهدین آمدند/ طالبان آمدند/ پس تو کی از کرانه های کویت باز خواهی گشت؟" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۵۴)

شاعر در پاره ی بعد، چشم انتظاری هاجر را به تصویر می کشد در این پاره هاجر خود را از جهت شکستگی، پیری و بی سر پناهی
کوه پامیر برابر می داند. پامیر به برف هزاره و/ من چشم به راه تو. هر دو شکسته /هر دو پیر / هر دو بی پناه!" (همان: ۸۵۴)

در ادامه نیز این دختر از روزگار و بلاهایی که بر سر او و هم میهنانش آورده است می نالد و می گوید:

" در غیاب تو/ چه چلچراغ ها که در زیارت گریه شکسته شده اند/ چه پنجره ها/ که بی پرده در در بغض باد.../ پس تو کی از دریابار دور دنیا باز خواهی گشت؟" (همان: ۸۵۴)

شعر " هنوز بن لادن را نیافته اند" با یک جمله ی نا امیدکننده آغاز می شود؛ جمله ای که حکایت ناتوانی افغان ها در برابر ورود بیگانگان به کشورشان است؛ بیگانگانی که ظاهراً به بهانه ی پیدا کردن یک مجرم جهانی پای شان به خاک افغانستان گشوده می شود ولی کیست که نداند سودای دیگری در سر و دل می پرورانند؛ آنان همان طور که گفته شد به بهانه ی یافتن یک تروریست که به گفته ی خودشان در افغانستان است، دروازه های این سرزمین را به راحتی باز و آن جا را به آسانی از آن خویش می کنند:

" راه نجاتی نیست/ فردا پیاده نظام / به دامنه های مزار شریف خواهد رسید. " (همان: ۸۵۵: ۸۵۴)

شاعر در پاره ی بعدی این شعر با لحنی کنایی و تعریض آمیز و همراه با نوعی تمسخر ماموریت صوری و ساختگی این بیگانگان را به یاد آنان و جهانیان می آورد:

" هفت سال تمام است/ که هنوز بن را نیافته اند. " (همان: ۸۵۷: ۸۵۴)

در شعر "از قندهار تا شمال کویته" پرنده ای که به شمال کویته مهاجرت می کند، از حضور بیگانگان متجاوز در کویته بی خبر است؛ او نمی داند که حضور بیگانگان ممکن است عاملی برای تهدید جان او و دیگر هم نوعانش باشد. بنا براین بدون توجه به این عامل تهدید آمیز می رود و در میان انبوه متجاوزان خانه می سازد و با این کار جان خود را به خطر می اندازد:

" پرنده / رد پای پوتین پوش های غریبه را ندیده بود / رفت بالای درختی پر از دسته های تبر نشست." (همان: ۸۵۲)

در ادامه ی توصیف جایی که پرنده در آن خانه ساخته است، شاعر سربازانی را توصیف می کند که از کشتار پرندگان و خوردن گوشت آن ها مست شده اند و قفس هایی که از پرنده خالی گشته اند:

" آن سو تر / پشت سایه روشن سرمست سربازها / ردیف بی پایان قفس های شکسته پیدا بود." (همان: ۸۵۳)

اما این پرنده ی مهاجر آن قدر غافل است که از خود نمی پرسد دلیل وجود این قفس های شکسته، منقل روشن، سیخ برهنه و چاقوی کنار پاشویه چه می تواند باشد؟ و به این نکته فکر نمی کند که همه این نشانی ها حکایت یک قتل عام است!

شعر " همین طور است " نیز با تصویری از عیاشی سربازانی بیگانه در کوچه های افغانستان آغاز می شود:

" دارد برف می آید / سربازان سرزمینی دور / در کوچه های کابل / پی سیگار و میخانه می گردند." (همان: ۸۳۵)

که با توجه به انتساب این سربازان به سرزمینی دور می توان گفت شاید منظور سربازان آمریکایی باشد! شاعر با آوردن این تصویر شاید می خواهد بگوید این سربازان ماموریت خویش در افغانستان را از یاد برده و در این کشور به خوش گذرانی مشغول گشته اند.

بیگانه ستیزی و روی آوردن به خویشتن خویش نیز از مضامینی است که در ادبیات پایداری ملت ها قابل مشاهده و بررسی است. " پدیده ی بازگشت به خود اشکال متفاوت نامشخصی از نفی نظام استعماری است که یا از طریق برگشت به ارزش ها و نهادهای سنتی و یا به صورت فرار از واقعیت های موجود صورت می گیرد." (وثوقی، ۱۳۶۶: ۲۶۶) قوم افغان نیز که در دوران معاصر همواره سایه سنگین ابر قدرت ها را بر سر و

سامان خود تحمل کرده است در آثار پایداری آنان می توان دعوت به اتکا به هویت و شناسه های خویش و پشت کردن به فرهنگ بیگانه را مشاهده نمود. صالحی در این دفتر که به نوعی حکایت حال افغانان است، از زبان یک افغان می گوید ما باید رویاهای مان را در وطن خویش بجوییم و در همین سرزمین خودمان به آرزوهای مان برسیم زیرا با اتکا به فرهنگ غیر خودی و در سرزمین های بیگانه به هیچ کدام از خواسته های مان نخواهیم رسید. و هیچ بیگانه ای نیز نمی تواند و نمی خواهد مارا به آن چه شایسته ی آنیم برساند. پس خطاب به ظاهر شاه که به رم تبعید شده است و در آن جا زندگی می کند می گوید:

" از کابل تا روم / راهی ست / که مارا به سرمنزله هیچ رویایی نخواهد رساند. " (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۵)

۲- جنگ

کشور افغانستان تجربه دردناک جنگ را با حمله ی نظامی شوروی به خاک این سرزمین در تاریخ خود ثبت کرد. و پس از این حمله بود که مردم افغانستان هیچ گاه روی آرامش را ندیدند. تازیانه های جنگ یکی پس از دیگری بی رحمانه بر پیکر افغانستان فرود آمد و عوامل قدرت طلب و سلطه جو چه تسمه هایی که از گردن این سرزمین نکشیدند. صالحی که در " دریغا ملا عمر " چون روایت گری آگاه به توصیف روزگار مردم افغانستان می پردازد، در شعر " کلمات، سنگپاره ها، ابراهیم " لحظات حمله های هوایی متجاوزان را به تصویر می کشد؛ بمب هایی را توصیف می کند که از لحاظ فراوانی و شکل بارش مانند باران گندم به نظر می رسند، گلدان هایی که به سبب اصابت آن بمب ها شکسته شده اند و ابراهیم نامی که طیاره ها را سنگ اندازی می کند. این نام گذاری و تصویرسازی که توسط شاعر قطعا آگاهانه صورت گرفته است، ناخودآگاه داستان سنگ انداختن ابراهیم پیامبر به ابلیس را به ذهن می آورد:

" از دور شبیه باران گندم می بارند / بمب های خوشه ای / گلدان چینی بالای رف را شکسته اند. / سنگ نینداز ابراهیم! / طیاره ها خیلی دورند. " (همان: ۸۳۸)

شاعر در توصیف دیگری که از اوضاع جنگ زده ی افغانستان دارد می گوید جنگ و تبعات آن حتی بر طبیعت افغانستان نیز سایه افکنده است، گیاهان که نماد شادابی و سرزندگی هر سرزمینی است و حتی ماه آسمان نیز از

بوی باروت ساچمه های متجاوزان پژمرده و افسرده گشته اند؛ غزالان و مرغان هوا نیز از دست تانک و تفنگ این متجاوزان در امان نمانده اند:

" پونه ها پژمرده/ و ماه/ مسموم خواب خردل است./ نه آهو به بامیان مانده/ نه مرغ هوا که آسمان هندوکش در پرش." (همان: ۸۳۸)

او با دیدن اوضاع بهم ریخته و ویران سرزمین خویش خطاب به سند باد که جهانگرد است می گوید این است احوال افغان و افغانستان! سرزمین من دیگر جایی ندارد که تو به دیدن آن بیایی! این جا از هر دل و دستی صدای شکستن بر می خیزد!

" هی پیاده سند باد آن همه سفر/ اینجا هر دل و دست بریده ای/ پر از اتفاق نا بهنگام شکستن است" (همان: ۸۵۶)

شکستن دل ها که مفهومش روشن است. صدای شکستن دست شاید اشاره به این نکته دارد که این جا هر گونه کوششی را از طرف افغان ها برای به دست آوردن آزادی میهن شان، سرکوب می کنند! در پاره ی دیگر با تصویر جنگی دیگری روبرو می شویم؛ یک جنگ بی علت و سبب که بر ملت افغانستان تحمیل گشته و خرابی های طبیعی و انسانی جبران ناپذیری را به بار آورده است؛ جنگی که رهاوردی جز فقر، گرسنگی و بیماری نداشته و نخواهد داشت:

" در جوزجان / باد از جنوب هزار دوزخ بی چرا می وزد/ کودکی مرده در آفتاب/ رو به آخرین لقمه نان... نگاه می کند هنوز،/ بوی باروت سوخته و/ تکرار بی پایان سرفه می آید." (همان: ۸۵۶)

۳- هوشیاری در برابر دشمن

این مضمون یکی از مضامین اساسی ادبیات پایداری است. شاعران و نویسندگان ادب پایداری همواره تلاش می کنند تا خوانندگان را از خطری که از جانب دشمن آنان را تهدید می کند، بیاگاهانند. بنابر این در میان

سخنان خود به خوانندگان هشدار می دهند که مبادا از حضور تهدید آمیز بیگانگان غافل شوند. در شعر " مویه های برقع پوش کابلی " نیز چنین مفهومی قابل دریافت است. و شاعر با لحنی سرشار از حسرت و اندوه می گوید که کاش خاشاکی که در مسیر باد ویران گر خفته است بیدار شود تا ببیند و بداند که پاییز در کمین مزارع گندم و بابونه نشسته است! که می توان گفت خاشاک استعاره از آدم های ناآگاه از شرایط اجتماعی، باد استعاره از شرایط نا بسامان و آشوب های اجتماعی، پاییز استعاره از عوامل و نیروهای آشوب گر و جنگ خواه و گندم و بابونه نیز استعاره از انسان های پاک و بی گناهی است که مورد هجوم نیروهای بیگانه و فرصت طلب قرار گرفته اند. هم چنین می توان گفت خاشاک می تواند استعاره از آدم های سست عنصر نادانی باشد که بدون توجه به حملات بادها یا همان بیگانگان مهاجم، در مسیر تهاجم آن ها خانه می سازند یا به تعبیر دیگر به آن ها اعتماد می کنند و سر انجام یک روز با وزش ویران گرانه ی همین بادها زندگی آنان نیز به باد خواهد رفت!

ای کاش / خاشاک خفته به راه باد می دانست / چه پاییز دست به داسی / کمر به قتل عام گندم و بابونه بسته است. " (همان: ۸۳۳)

۴- خفقان و سانسور

سانسور پدیده ای است که هر جامعه ای - حتی جوامعی که مدعی حقوق بشرند - در برهه یا برهه هایی از تاریخ خود با آن روبه رو بوده است. افغانستان نیز به عنوان کشور بی ثباتی که همواره در معرض تغییرات سیاسی و اجتماعی قرار داشته و شاهد جابه جایی قدرت در دستان افراد و گروه های گوناگون بوده است، طبیعتاً بیش از کشورهای دارای ثبات نسبی، با پدیده ی خفقان زای سانسور درگیر بوده است. تا جایی که درباره ی دوره ی حاکمیت سردار محمد نادر خان می گویند " نادر شاه تمام مقالات و مجلات و جراید دولتی را قبل از نشر کنترل می کرد. حتی مندرجات مجله ی " کابل " را شخص نادر شاه قبل از نشر مطالعه و سانسور می کرد. " (غبار، ۱۳۷۹ : ۸۶) و نیز " ممیزی در آن سال ها چنان بود که دیوان حکیم ناصر خسرو به بهانه ی این که مخالف مصالح ملی است، در چاپخانه توقیف شد. " (باختری، ۱۳۷۳ : ۷۸) بی شک این همه سخت گیری دلیلی جز ترس از دست دادن قدرت نداشته است. ترس از انتشار افکار و اندیشه ها باعث شده بود تا " سانسور افکار و نظریات به شدت و دقت عملی گردد. " (غبار ، ۱۳۷۹ : ۶۴۸)

صالحی از این موضوع و معضل نیز غافل نبوده است و در پاره ی پایانی شعر "کتاب، مرهم و عصا" خفقان و اختناق اجتماع افغانستان را با تصویری بسیار زیبا و تازه توصیف می کند؛ بدین صورت که هنگام توصیف ماه آسمان آن را مینی می بیند که از دوران جنگ شاعران با پدیده ی سانسور بر جای مانده است!

" ماه/ مین باز مانده از دوران جنگ شاعران/ با سانسور است." (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۶)

شعر " از طرف تامینات طالبان" روایت ورود سربازان طالبان به خانه ی یک شاعر روشن اندیشه ی ستم ستیز است؛ شاعری که داشته هایش درد و رنج خویش و خویشاوند است، شاعری که دیگر هیچ چیزی ندارد که سربازان طالبان را به کار آید و یا موجب زحمات آنان را فراهم کند. هر چه را که او داشته است از رویا و ترانه، روس ها و سپس طالبان برده اند و اینک تمام دارایی اش مشتمل بر بسته ای است که پر از راز و رمز گریه و اندوه است! پس خطاب به سربازانی که برای تفتیش خانه او "چینی تنهایی" اش را می شکنند بالحنی سرد و اندوهناک می گوید:

" قاب ها / گنجه ها، خانه / خاک گلدان ها را نیز بگردید... / بگردید! اینجا جز نام ناصر و سرفه های بریده بریده اش / چیزی نخواهید یافت، / جز این دو دیده / این دو لول پر از شبنم و پروانه / چیزی نخواهید یافت / بی جهت / پی کدام سر نخ تازه / ترانه ناسروده / کتاب سوخته... می گردید؟ / ... رویا هایم را روس ها بردند / ترانه

ها... طالبان و / تنهایی ام را شما، / حالا تمام دارایی ام / همین مشتمل بر بسته پر از گریه است." (همان: ۸۴۰)

سیستمین همایش ملی پژوهش های ادبی

و این حکایت دوره ای است که " آزادی بیان به خاموشی بیان شکل گرفته بود." (تنویر، ۱۳۷۸: ۱۲)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

۵-بی عدالتی

وقتی کشوری مورد هجوم نیروهای آشوب گر قرار می گیرد در همه ی زمینه ها مورد بی مهری و شقاوت قرار می گیرد. تجاوز، فقر، بیماری و بی عدالتی تهدید هایی است که گریبان گیر این دسته از کشور هاست و مردم این کشور ها نیز در تنازع و کشمکش همیشگی با این پدیده ها هستند. صالحی در دفتر " دریغا ملا عمر" که روایت زندگی مشقت بار افغان هاست به شیوه های گوناگون و با بهره گیری درست از زبان و تصویر توانسته است به بیان معضلات اجتماعی این قوم بپردازد. یکی از مواردی که در این راستا ذهن صالحی را به خود

مشغول داشته بی عدالتی در افغانستان است. این مفهوم در شعر "کمپ خیر آباد" به خوبی قابل فهم است بدین صورت که در آغاز شعر خواننده با دو نوع مرگ رو به رو می شود نخست مرگ انسانی که خانه‌ای از نی و نایلون دارد و این اوج آوارگی و بی سرپناهی یک انسان است؛ انسانی که حتا تا لحظه‌ی مرگ نیز خانه و کاشانه‌ی از خود ندارد و در نهایت آوارگی و بی خانمانی جان می‌دهد! مرگ دیگر مرگ انسانی است که به پاداش سکوتی که هنگام مشاهده‌ی بی‌عدالتی و ستم علیه هم نوعانش، اختیار کرده است! شاعر می‌گوید این انسان در اوج ناز و نعمت و آسایش می‌میرد:

" یکی کنار کومه‌ی از نی و نایلون می‌میرد / یکی کنار شومینه‌ی روشنی از ثواب سکوت. " صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۹

در ادامه شاعر نام دو تن از شخصیت‌های تاریخ معاصر افغانستان را در کنار واژه‌ی "عدالت" می‌آورد؛ شخصیت‌هایی که شاید در آغاز مدعی گسترش عدالت در این سرزمین بوده‌اند ولی اکنون از آن مسیر نخستین منحرف گشته و به دنبال کار خود رفته‌اند. سپس واژه‌ی "عدالت" را ترکیبی از پنج حرف عجیب می‌خواند که آنقدر غریب و ناشناخته است که حتا لغت نامه‌ها از آن وحشت دارند! شاید این تعبیر و تاویل بدین معناست که امروزه واژه‌ی عدالت و دیگر مترادفات آن تنها نام‌اند؛ عدالت تنها مجموعه‌ای از حروف است که جایی را در لغت نامه اشغال کرده است!

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی
زرشک... بزرگواران بی بدیل هلهله! / بن لادن شش حرف است / ملا عمر شش حرف است / به الفبای ساده ما دقت کنید / عدالت یک حرف ساده کم می‌آورد / فقط پنج حرف عجیب آمده‌اند کنار هم / کوچه را قرق کرده‌اند / لغت نامه‌ها از او می‌ترسند. " (همان: ۸۳۹)

در پاره‌ی پایانی این شعر شاعر خطاب به کسانی که منادی عدالت هستند می‌گوید:

" تقسیم یک پاره‌ی نان / این همه چاقوی ضامن دار دسته سفید نمی‌خواهد. " (همان: ۸۳۹)

که می‌توان این معنی را از آن در یافت کرد که عده‌ای به بهانه‌ی برقراری عدالت در سرزمین افغانستان به خاک این کشور تجاوزها کردند و در آن جا خرابی‌ها به بار آوردند، دست به کشتار افغان‌ها زدند و این همه

جنایت را ضمن ادعای عدالت خواهی و صلح طلبی مرتکب شدند. پس با این توضیحات باید گفت که "چاقوی ضامن دار دسته سفید" همان تجاوز در لباس یک ناجی ست.

۶- زن

زن افغان هیچ نقشی در سیاست های این کشور نداشته و همواره قربانی سیاست ها و کشمکش های مردان خودی و بیگانه بوده است. " او همیشه در باید و نبایدهایی که جامعه و اهل دین بر آن باور داشته اند، پیچیده شده و همگام با آنچه بر او وضع شده رفتار کرده است. " (قادری، ۱۳۸۷: ۲۱۵) هر حکومتی بر سر کار می آمد سخت گیری ها را علیه زنان افزایش می داد. چنان که در شرح روی کار آمدن سردار محمد نادرخان می گویند " نخستین کاری که سلطنت نمود انسداد مدارس زنانه انجمن نسوان کابل و جریده ی "ارشاد نسوان" بود" (غبار، ۱۳۷۹: ۸۳)

در پاره ای از شعر " مویه های برقع پوش کابلی" شاعر که در جلد یک زن افغان فرو رفته است با لحنی اعتراض آمیز ملا عمر را مورد خطاب قرار می دهد که باید گفت این اوج اعتراض یک زن افغان به وضعیت موجود زنان سرزمین خویش است. فریاد خشم آلود زن افغان در این پاره از این شعر رعشه بر اندام هر خواننده ای بر می افکند؛ زنی که گویی از اعماق تاریخ معاصر افغانستان سر بر آورده و راوی روح زنان هم نژاد و هم سرگذشت و هم سرنوشت خویش گشته است؛ زنانی که تا بوده اند زیر سلطه ی مردان متحجر و تاریک اندیش خویش و در پستوهای تاریخ، پژمرده و پوسیده و از یادها بیرون انداخته شده اند. این زن موقعیت زن افغان را چون حالت ساری سر بریده بر بالای دار و نیز کتک خورده ی پستو نشین مردان مستبدی چون ملا عمر می داند و ملا عمر را نیز عامل مشروعیت بخشیدن به اعمال مردان سخت گیر و بی قلاده ای می داند که همواره موجبات رنج و اندوه زنان افغان بوده و هستند:

" تو پیرم کردی ملا عمر! / مگر مرا به جرم کدام حرام / از پیچ و تاب تازیانه باد آفریده اند / که در سرزمین تو زن زاده شدم؟! (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۳)

من / سارِ سربریده به بالای دار / زن / کتک خورده پستو نشین / تو / تو / دستار بندِ حد زنانِ هار / فتوا نویس قلعه قندهار / دیگر چه می خواهی از کشتنِ بودا به بامیان / بلبل به باد غیس...؟! (همان: ۸۳۴)

کشتن بودا در بامیان نیز اشاره به تخریب مجسمه های بودا توسط ملا عمر دارد. در پاره ی بعد دوباره این زن به همان " حد زنانِ هار" می تازد و به حال خود و هم میهنانش حسرت می خورد و می گوید:

"دریغا کبوتر کشانِ کهنه کار! / سلیمه به سنگسار و / خواهرم به خانه مرد، / کودکانم به کابل و / شویم... کرانه های کویت." (همان: ۸۳۴)

کسه می توان گفت منظور از کبوترکشانِ کهنه کار شاید همان متجاوزان به حریم و حقوقِ زنان، کودکان و مردانِ افغان است. ضمن این که به آوارگیِ افغان ها نیز اشاره دارد. در پاره بعد بار دیگر فریاد حق طلبانه ی زن افغان شنیده می شود؛ فریاد اعتراضِ آلودی که نارضایتی از انزوای زنان افغانستان را بیان می کند:

"پس این برقع پوشِ کابلی / کی از پستویِ هزار حجاب به در خواهد شد؟" (همان: ۸۳۴)

در پایان این زن بار دیگر مستقیماً به ملا عمر می تازد و او را به خاطر سخت گیری های فراوانی که علیه زنان اعمال کرده است مورد سرزنش قرار می دهد و می گوید:

"دریغا ملا عمر / ای کاش می دانستی / تورا نیز به گمانم زنی زاییده است." (همان: ۸۳۴)

شعر "از قندهار تا شمال کویته" نیز که توصیف سرزمینی است که یک پرنده ی مهاجر به آن پناه می برد، با تصویری از یک دختر افغان به نام سلیمه پایان می یابد شاعر در جای دیگر نیز که از یک دختر افغانی سخن می گوید او را با همین نام می خواند بنابر این می توان گفت سلیمه نمادی از دختران افغانستان است. این تصویر بدین گونه است که شاعر سلیمه را در حالتی توصیف می کند که به تیرکی در یک انبار کاه بسته شده است! برداشت ذهن خواننده با خوانش این شعر به گونه ای ناخودآگاه چیزی جز این نخواهد بود که سربازان بیگانه قصد دست درازی به سلیمه را در سر دارند:

سلیمه را / در انبار کاه / به تیرکِ آبنوس بسته بودند، / دوشیزه بود هنوز! (همان: ۸۳۵)

یکی دیگر از مفاهیمی که همواره در سخنان جنگ زدگان کشور های نا آرام دیده می شود نا امیدی از بهبود اوضاع نا خوشایند سرزمین خویش است. صالحی نیز که در همه ی اشعار این دفتر از زبان یک افغانی سخن گفته است، در شعر " دختری اهل هرات به من گفت: "نیز دارد حرف های یک دختر افغان را واگویم می کند؛ دختری که از دست آدمیان آشنا دلگیر است و بر این باور است که دیگر هیچ کس نمی تواند اوضاع وخیم افغانستان را سر و سامان ببخشد و داد افغان های ستم کشیده را از بیداد گران بستاند و همه ی چیز هایی را که تا کنون از آن محروم بوده اند ، به آنان واپس دهد! این دختر افغان گویی هنگامی که این احساس به او می دهد نا گهان شعر " کسی می آید" از فروغ فرخ زاد را به خاطر می آورد و سپس می گوید منظور فروغ را نیز از صیاد پیر و پری کوچک غمگین می داند اما شرایط امروزی افغانستان به گونه ای است که هیچ نجات دهنده ای نمی تواند آن عدالت آرمانی را که فروغ در شعر "کسی می آید" خواب دیده است، در این روزگار برقرار کند! وحشت سراسر میهن شان را فرا گرفته و از دست او که یک دختر افغان است هیچ کاری ساخته نیست:

" خیلی کم دروغ می گویم/ می فهمم منظور فروغ از صیاد پیر و/ پری کوچک غمگین چه بوده است./ دیگر هیچ کسی / قادر به تقسیم شربت سیاه سرفه و/ سینمای فردین نیست... همه آن صحبت های ساده و/ حرف های قشنگ معصومانه مرده اند."

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

(همان: ۸۴۳)

این اوچ نا امیدی یک شخص از آمدن کسی ست که گفته اند و می گویند که می آید و همه چیز را به عدالت تقسیم می کند و سهم هر کسی را به او می دهد! از نظر این دختر افغان همه ی این وعده ها و بشارت ها رنگ باخته و باور آن قدری دشوارگشته است.

اما او در ادامه داستانی روایت می کند که می توان آن را این گونه تفسیر کرد که به پاداش احسانی که در حق یک بوته باران خورده کرده است یک تنگ پر از نور و گل روی میز او گذاشته شده است. شاید این یعنی این که خود ما باید اقدام به نجات رنج دیدگان کنیم و نباید چشم به راه آن ناجی وعده داده شده بنشینیم! به قول فروغ فرخزاد: " نجات دهنده در گور خفته است!" (فرخ زاد،)

" یک بار هم حجابم را / میان راه / به بوته باران خورده برهنه ای بخشیدم / وقتی به خانه آمدم / دیدم تنگ روی
میز / پر از هزار بافه نور و سوسن و نرگس است. / شگفتا / من منتظر کسی نبودم!" (همان: ۸۴۴)

در شعر "ناامیدی عاشقانه روشنفکر افغانی در استکهلم" نیز با نوع دیگری از ناامیدی روبه رو می شویم؛
روشنفکری که همه‌ی امیدها و آرزوهای قوم افغان را بر باد رفته می داند. در این شعر شاعر از زبان یک
روشنفکر افغانی به حال کسانی که در عین خستگی و ناامیدی از رسیدن به آرزوهایشان، هنوز هم منتظر
برگشت ارواح رویاهای کشته شده شان هستند، تاسف می خورد و می گوید:

"کم نیستند مایوسان خسته ای / که خیال می کنند / روزی ارواح بر باد رفته رویاهایشان / به خواب خانه برمی
گردند." (همان: ۸۴۵)

این روشنفکر افغانی را اعتقاد بر این است که رویایی که از کف رفت، رفت! و سپس گویی با همین استدلال
و با لحنی شبیه بی خیالی خطاب به کسی که نزد اوست می گوید:

"بہتر است برویم / برای خودمان چای کمرنگ تازه ای بریزیم / گپ، حرفی بزنیم / حالی، حکایتی، حوصله
ای...!" (همان)

و در پایان نیز با خود یا با آن مخاطب نزدیک و شاید به طور کلی خطاب به همه‌ی ملت افغان به گونه ای
نومیدانه می گوید:

" با این کفش های لنگه به لنگه / معلوم است / راه به جایی نخواهیم برد." (همان)

که می توان آن را اشاره ای به ناهماهنگی و اختلاف آرای افغانی ها در راه رسیدن به استقلال ملی شان
دانست. یعنی تا زمانی که افغان ها برای آباد کردن و آزاد کردن میهن خویش از چنگ بیگانگان - که به بهانه ی
سامان بخشیدن به این کشور متجاوزانه وارد آن شده اند - دست به دست هم ندهند و یک اندیشه ی یگانه
یعنی داشتن یک میهن خود مختار را در سر نپروراندند، راه به جایی نخواهند برد!

در پاره ای از شعر "همین طور است" نیز مفهوم ناامیدی و مرگ آزادی از واژه های شاعر شنیده می شود:

" خورشید/ رفته به انتهای خواب و/ وقت چرت خمارش رسیده است./ لورکا مرده/ ژان پل سارتر مرده/ ریتسوس و راز دار آیدا مرده." (همان: ۸۳۵)

جملات آغازین این پاره از این شعر یاد آور پاره ای از شعر " آیه های زمینی " فروغ فرخزاد در دفتر تولدی دیگر است. آن جا که می گوید: " و آن گاه خورشید سرد شد... " (فرخ زاد، :) و هم چنین پاره ی " خورشید مرده بود... " (همان، ") که آن نیز در همین حال و هوای نا امیدی بشرِ امروزی از اوضاع رو به افول جهان سروده شده است.

و در آن جا نیز شاعر روایت گر اوضاع و شرایطی است که امیدها همه نا امید گشته و گویی انسان معاصر به بن بست تاریخ رسیده است و هیچ چیزی سر جای خود نیست. عدالت و آزادی و انسان دوستی همه رنگ باخته اند زیرا منادیان این مفاهیم همه مرده و گویی آن مفاهیم را نیز با خود به گور برده اند!

۸- امید

پایداری تنها با امید داشتن به بهبود اوضاع امکان پذیر است. اگر نعمت امید از انسانی گرفته شود زندگانی او پوچ شده و رو به بیهودگی می رود. انسان هرگاه در زندگی به بن بست می رسد نا گاه چراغی در دل او برافروخته می شود که آینده را پیش چشم اش روشن می گرداند. و این گونه است که شاعران و نویسندگان ادب پایداری با وجود پردازش وقایع و توصیف مصیبت ها، هیچ گاه از این نیروی انرژی بخش غافل نبوده و همواره در آثارشان با سخنان امید بخش خواننده ی خویش را به آمدن روزهای خوب نوید می دهند. شعر " معجزه " نیز در حالی که از فرار کابلیان از کابل جنگ زده شان سخن می گوید، روایت می کند که مردم کابل در روزهای آوارگی و بی سرپناهی باخبر می شوند که " پروانه ای لای یک بوته سیم خاردار خواب شکوفه گندم دیده است! " و این پدیده ای عجیب است که مردم دیدن آن را به فرار از شهر ترجیح می دهند چون نشانه ای از معجزه را در آن دیده اند. پروانه می تواند استعاره از یک ناجی باشد که در میان هجوم متجاوزان برای آوارگان و ستم دیدگان افغانی خواب های خوشی دیده است و آنان را به آمدن روزهای خوب نوید می دهد.

" برای فرار از کابل / فقط دو راه مانده بود/ اما آن روز همه مردم/ رو به جانب یک نشانی روشن می رفتند/ شنیده بودند/ بالای کوه، پروانه ای / لای بوته سیم خاردار/ خواب شکوفه گندم دیده است." (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۴۲)

شعر " همین طور است" نیز که با توصیف حال سربازانی از سرزمینی دور آغاز می شود و سپس به شرح ناامیدی انسان از رسیدن به آرزوهای تاریخی اش می پردازد، در پایان می بینیم که به خواننده نوید وجود کسی را می دهد که مانند احمد شاه مسعود است و این مژده به این معنی است که هنوز آن امیدها و آرزوها نمرده است و در این اوضاع نابه سامان که شاعر در آغاز شعر با جمله‌ی " دارد برف می آید" آن را به تصویر می کشد، می خواهد بگوید که هنوز کسانی هستند که امیدشان را برای رسیدن به آرزوی آزادی از دست نداده اند و از شرایط حاکم کاملاً آگاهند پس می سراید:

" اما یک نفر هنوز/ هنوز یک نفر شبیه شاه مسعود/ پشت همین دریچه روبه سپیده دم بیدار است" (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۳۵)

او با اطلاع یافتن از وجود این آدم های آگاه و بیدار، بی اعتنایی خود را از بارش برف های خانه برانداز یا همان بیگانگان متجاوز و ویران گر، این گونه بیان می کند:

" بگذار هرچه دلش می خواهد / برف بیاید! (همان)

۸- مهاجرت

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

در تعریف مفهوم مهاجرت گفته اند که مهاجرت " ترک (اختیاری یا اجباری) سرزمین مادری و اقامت گزیدن در سرزمین دیگر" است. (فرهنگ فارسی معین، صفحه) مهاجرت قوم افغان را باید از نوع اجباری دانست زیرا این قوم در نتیجه‌ی ناآرامی‌هایی که در کشورشان رخ داد مجبور به ترک وطن و رفتن به کشورهای همسایه از جمله ایران و پاکستان و هم چنین کشورهای اروپایی و آمریکایی شدند. برتولت برشت، شاعر آلمانی که خود نیز از قربانیان این پدیده بوده است در شعری این چنین می سراید:

" مهاجر یعنی کسی که ترک وطن گوید، اما ما/ به اختیار ترک وطن نکرده ایم/ تا آزادانه وطن دیگری را برای خود بگزینیم./ ما به سرزمینی نرفته ایم تا برای همیشه در آن جا بمانیم./ ما گریخته ایم.رانده شده ایم." (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۸۵)

سید علی صالحی از این درد افغانیان نیز غافل نبوده و از جنبه های گوناگون به آن پرداخته است و در شعر " هنوز بن لادن را نیافته اند." از زبان یک افغان خطاب به دیگر افغان ها سخنانی می گوید که دگرگونی حال و اوضاع افغانستان بعد از هجومها و آشوب های پیاپی در این سرزمین را بیان می کند و نیز نشان گر ناامیدی آنان از بازگشت آن حال و هوای شیرین دیرین و از میان رفتن آیینها و سنتها و حتی پدیده های زیبای طبیعی میهن آنان است. همین ناامیدی است که باعث شده است که این افغان هم تبارانش را به رفتن به جایی دور از میهن خویش فرا می خواند. او می گوید دیگر چگونه می توان نام مقدس وطن را بر سرزمینی گذاشت که پر از بیگانه گشته است!؟

" هی مونسه، محمد جان، عارف علی! بیا برویم/ دیر است دیگر/ دیگر آن خنکای حصیر و/ هوای بید و/ بوی خوش فاریاب به خواب این دامنه باز نخواهد گشت./ دیگر هیچ عطری از نی زارهای دره سالنگ نمی وزد." (صالحی، ۱۳۸۷: ۸۵۵)

" شعر "از قندهار تا شمال کویته" نیز با تصویری از حال یک پرنده ی تشنه آغاز می شود؛ پرنده ای که به امید پیدا کردن آب و آسایش خانه ی کهن خود را ترک می گوید و راه سفر در پیش می گیرد؛ شاعر می گوید این پرنده در میان راه حتی خواب آن آب و آسایش را هم ندید و تنها شنیده بود که مقصد مورد نظر یعنی شمال کویته- که واقع در جنوب افغانستان و بخشی از خاک پاکستان است- پر از آب و آبادانی و آسایش است. اما او با ورود به این منطقه هیچ نشانی از این آسایش را در کویته مشاهده نمی کند زیرا چنان که شاعر در ادامه کویته را توصیف می کند می بینیم که سرزمینی که این پرنده به آن سفر میکند، خود نیز درگیر جنگ است؛ جنگ این پدیده ی زمخت و غیرانسانی که از خود عواقب اجتماعی بسیار ناخوشایند و بدی به جا می گذارد که از دیدگاه شاعر یکی از بدترین آنها، بی اعتمادی انسان به انسان است!

"پرنده ای که به جستجوی جرعه آبی آمده بود/ از این کمپ کهنه/ به ان کومه خراب/ هیچ
خوابی از آب وانار و دریا ندید/ شنیده بود شمال کویته پراز کرانه های باران است./ ازدورترها/ صدای
چرخ وچاه وتندر وپیاره می آمد/ اما میان آن همه خواب وخانه/ هیچ ایوان روشنی ازاعتماد آدمی ندید." (همان: ۸۵۲)

۹- وطن دوستی و ماندن در میهن

در میان افغانان جنگ زده کسانی نیز پیدا شدند که افغانستان نا آرام را به غریستان های آرام ترجیح دادند. این دسته محنت در وطن را برتر از نعمت منت آلود غربت یافتند و در میهن خویش ماندند. این مضمون را می توان در شعر " این میهن من است " به خوبی مشاهده کرد؛ آن جا که شاعر از زبان یک سنگ پاره ی تپیا خورده خاموش خطاب به کسی که گویا او را به رفتن از زادگاهش تشویق می کند می گوید من از سرزمین خودم هر چند هم کوچک و فقیر و جنگ زده باشد به هیچ سرپناه بیگانه ای کوچ نخواهم کرد زیرا در سرزمین های بیگانه همیشه مارا به چشم غریبانی خواهند نگرست که به دنبال لقمه ای نان و لحظه ای آسودگی، آسایش را از مردمان سرزمین های دیگر نیز سلب می کنیم. بنابراین بهتر است من در وطن خود بمانم هر چند میهنم کمرش زیر بار ستم متجاوزان شب صفت خم گشته است اما هرچه باشد این جا میهن من است!

"خب.../ من از جانب این کناره کوچک / منزل کدام سایه سار آلوده بگریزم؟/ کجا بروم/ که دشنام آشناترین آوازش/ نیازی به ترجمان طعنه و/ بخشش بی خیال کنایه نداشته باشد؟ / من به همین کناره مسافرشمار شب زده می مانم/ اینجا میهن من است." (همان: ۸۴۸)

در پاره ای از شعر "مویه های برقع پوش کابلی" نیز شاعر گویی درباره ی زندگی محتوم یک بوته سخن می گوید و غیر مستقیم بوته ی بی وطن را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید آوارگی و بی سامان شدن برای بوته با سوختن و خاکستر شدن برابر است.

" ای کاش/بوته بی وطن/ به راه باد می دانست/ چه آواره بی منزل بیابان و/چه سوختن به خاکستر چاله ای!" (همان: ۸۳۳)

بوته را- چنان که خود شاعر نیز می گوید- می توان استعاره از انسان هایی بی سر پناهی دانست که با وزش باد به هر سمت و سویی پرتاب می شوند.

۱۰-افغان ها در ایران

چنان که گفته شد در نتیجه ی جنگ هایی که سرزمین افغانستان را ناآرام گردانیده است جماعتی از قوم افغان کشور ایران را پناه گاهی مناسب برای آسایشی هر چند موقت یافتند و این درست زمانی بود که کشور ایران هنوز از زیر بار سنگین هشت سال جنگ ویران گر با کشور عراق کمر راست نکرده و خود نیز کشوری تقریباً جنگ زده بود. افغانان در ایران بعضاً به مشاغلی مانند کارگری روی آوردند و از این راه گذران زندگی می کردند. برخی از آنان به دلیل ورود غیرمجاز به مرزهای ایران و سکونت غیرقانونی در این کشور طبیعتاً با محرومیت ها و کاستی هایی رو به رو شدند. سید علی صالحی در مجموعه ی " دریغا ملا عمر " که به نوعی روایت زندگی افغان ها ی معاصر است، تنها در شعر " تهران خیلی بزرگ است، من از تاجیکان هزاره ام " به زندگی و شرایط معیشتی این قوم در ایران اشاره می کند. این شعر که برشی از زندگی روز مره ی راوی است، به نوعی حکایت زندگی افغان ها در ایران است. راوی که در واقع همان شاعر است دارد به دیدن دوستان و نزدیکان احمد شاملو می رود ، مردی را می بیند که زیر سایه ی درخت کاجی نشسته است. راوی چنان که خود می گوید بسیار صمیمانه نزد او می نشیند و می خواهد باب گفت و شنود را با او باز کند و از آن جا که خودش جنوبی است از وی نشانی راه جنوب را می پرسد. سپس خود نیز به این پرسش خویش پاسخ می دهد:

" کفشهایم را کندم / من هم کنار سایه بلندِ عصر / آهسته و آشنا گفتم / تو راه جنوب را بلدی؟ / بلدی که از سمت مغرب آفتاب می رود / می رسد به بادهای بی پایانِ شهریوری؟ " (همان: ۸۶۰)

اما مرد افغان آن چنان ذهنش درگیر تفکر است که گویی اصلاً صدای راوی را نمی شنود:

" اصلاً حواسش نبود / کمی شبیه خودمان / انگار یکی از بازماندگان قبیله باد و / نفرین و فاصله بود " (همان: ۸۶۱)

که اشاره ای نیز به هم نژادی افغان ها و ایرانیان در آن دیده می‌شود. این شعر چنان که گفته شد، روایت کوتاهی از دیدار یک ایرانی با یک مرد افغان ساکن ایران است؛ دیداری نا خواسته که اتفاقاً به گفت و گویی کوتاه می‌انجامد- البته چنان که راوی می‌گوید گفت و گوی مرد افغان با خودش است نه با راوی و یا کس دیگری- و تنها یک جا روزگار را مخاطب قرار می‌دهد و از همه چیز گله می‌کند:

" داشت با خودش حرف می زد/ بی نقطه/ بی نگاه/ بی فرصت/ یکی دو جمله را جور عجیبی تکرار می کرد"(همان: ۸۶۱)

"هی روزگارِ نا شادی / نمی شد زمین از نو زاده شود/ عشق از نو زاده شود/ آدمی از نو زاده شود..."(همان: ۸۶۲)

و از اینجا است که سخنان شکایت آمیز مرد افغان از زندگی در ایران آغاز می‌شود:

"می گفت تهران بزرگ است/ دیوارها بلندند/ دیوارها نباشند/ دشنام ها نباشند/ درهای چهل کلید پیر/ پنجره های سنگ/ پنجره های سکوت/ می گویند افغانه بیا/ می گویند افغانه برو!"(همان: ۸۶۱)

او سخن را به این جا می‌رساند که افغان ها حتی در کشور هم تبار و هم زبان و هم مرزشان، ایران، نیز احساس آرامش ندارند. چون حتی در کنار هم نژادان خویش نیز بیگانه دانسته و خوانده می‌شوند و از امکانات اولیه ی شهروندی بهره مند نیستند. و این چنین است که حکایت مردن دخترش را برای راوی تعریف می‌کند و این که هیچ بیمارستانی او را راه نداد و هیچ کس به یاری او و دختر بیمارش نشتافت تا این که دختر جوانش روی دست خودش جان داد!

"اسمش پروان بود / رویش پروان بود / عطر دخترانه اش پروان بود/ روی همین دست های خودم مرد آقا! / هرچه التماس کردم/ هیچ مریض خانه ای راهم ندادند!" (همان: ۸۶۲)

مرد افغان این شعر حرف های خود را می‌زند و دسته کلیدش را گویا به عمد و از سر آگاهی در کنار راوی جا می‌گذارد و می‌رود. که می‌توان گفت این کار شاید به معنی واگذاری کلید خانه اش به راوی- که در واقع نماینده همه ی ایرانیان است- می‌باشد؛ یعنی ترک کردن کشور ایران و بازگشت به افغانستان!

او رفته بود/ دسته کلید خانه اش را نبرده بود/ خانه اش خیلی دور بود... (همان: ۸۶۳)

شخصیت های تاریخ معاصر افغانستان در "دریغا ملا عمر"

سیدعلی صالحی در این دفتر شعر خود که به مسایل و دغدغه های افغانستان پرداخته است در جاهای مختلف و به بهانه های گوناگون شخصیت های تاریخ معاصر این کشور را مورد خطاب و آن ها را به خاطر کوتاهی ها و ستم هایی که در حق افغان ها روا داشته اند مورد سرزنش قرار میدهد. یکی از این شخصیت ها و شاید مهم ترین آن ها که نام این دفتر نیز خطابی سرزنش آمیز به او می باشد، ملا عمر است. ملا عمر از شخصیت های تند رو و مستبدی بود که چندین سال با اعمال سخت گیری های فراوان و ترویج اندیشه های منحصر به فردش بر ملت افغانستان به ویژه زنان افغان ستم روا داشت. بنابر این وی در تاریخ افغانستان تصویری زشت از خود بجای نهاد که صالحی به خوبی توانسته است آن را در اشعار خویش نشان دهد. چنانکه در این نوشتار در عنوان "عدالت" و "زن" مورد بررسی قرار گرفت. شخصیت دیگر که وی نیز نقش پررنگی در این دفتر دارد **اسامه بن لادن** است. شعر "تو... بن لادن" چنان که از نامش نیز پیداست از زبان یک افغان خطاب به اوست. جمله نخستین شعر خطاب تحقیر آمیزی است که گوینده موضع آشکار خود را نسبت به شخصیت بن لادن بیان می کند و با صراحتی مثال زدنی او را که از امیر زادگان عربستانی است به هیچ هم حساب نمی کند و سپس به او می گوید تو که مدعی بر قراری آرامش در سرزمین افغانستان هستی اگر راست می گویی و این توانایی را داری به میهن خود بر گرد زیرا در آن جا گرسنگان بسیاری هستند که به کمک تو نیاز دارند. فهم تو نه توانسته است سودی به ملت فلسطین برساند و نه می تواند تکلیف سر نوشت کودکانی را که در حادثه ی یازده سپتامبر در **منهتن** کشته شدند روشن کند:

" تو هیچ نیستی امیر زاده نفت و کلاش / اگر راست می گویی / به میهن ات بر گرد / آن جا گرسنگان بسیاری چشم به راه یک پیاله برنج / رو به قبله باران گریه می کنند. / نه چراغی در فلسطین / از فهم تو روشن است / نه تکلیف تقدیر کودکانی که / در **منهتن** کشته شدند." (همان : ۸۴۹)

و در ادامه باردیگر صراحتاً به او می تازد و او را برادر بی دلیل و بی نسبت خود خطاب می کند. چون به دلایلی که در پاره ی پایانی می آورد نه تنها هیچ نشانه ای از برادری در بن لادن نمی بیند بلکه معتقد است که بیش تر از هر نا برادرِ شغاد صفتی در حق افغان ها ستم روداشته است؛ او با کار هایی که مرتکب شد باعث نا امنی هر چه بیش تر کشور افغانستان گشت. و چه بسیار مردان روشن اندیش و آزادی خواهی را که به خاطر او سر بریده اند و چه بسیار زنانی را که بیوه کرده اند:

"تو هیچ نیستی برادر بی دلیل من / اگر راست می گویی / دمی روبه گهواره مردگان هرات / حوصله کن... کشتگان این هزاره حتی / شرمنده شیون زنان شوی مرده تواند / یعنی تو نمی دانی به خاطر تو / چند چلچله چشم به راه سپیده دم را / سر بریده اند؟" (همان: ۸۴۹)

شعر " شوکران " نیز خطابی ست سرزنش آمیز به یک امیر زاده ی عرب که می توان به طور احتمالی و البته با نظری قریب به قطعیت گفت که شاید منظور از آن اسامه بن لادن است و دلیلی که به این نظر قطعیت بیش تری می بخشد شعر " تو... بن لادن " است که در آن جا نیز شاعر بن لادن را امیر زاده ی عرب خطاب می کند. به هر حال این امیر زاده عرب هر که هست قطعاً در ذهن و ضمیر شاعر و قطعاً افغانان چهره ای منفی و منفور است که شاعر حساب او را از بزرگان تاریخ عرب جدا می کند؛ بزرگانی مانند حضرت علی (ع) و ابوذر:

" دریغا امیرزاده عرب / آن چه تو در / در ترانه و تزویر خویش / نهان کرده ای / نه وجدان آن تشنه ایست / که از ریزه باز می آمد / نه مویه های سر به چاه برده ای / که ترانه خوان یتیمان بود. " (همان: ۸۳۷)

و این گونه است که شاعر تفاوت آشکار این امیرزاده عرب را با این دو شخصیت بزرگ به رخ او می کشد و با لحنی تحقیر آمیز او را متوجه ی اعمال مزورانه اش می کند. در پایان شعر اظهار استغنا و بی نیازی گوینده قابل ستایش است که با لحنی سرفرازانه به این امیر زاده و دیگر امیرزادگان عرب می گوید اگر هزار شب تشنه و محروم باشم برای من بسیار خوشایندتر از شوکران و نعمتی است که از شما به من می رسد:

" حاشا / که هزار شب تشنه / بسی مونس تر از پیاله شوکرانی است / که من از تو به انتظار " (همان: ۸۳۷)

شخصیت دیگر **ظاهر شاه** است که صالحی شعر "شاه" را خطاب به وی سروده است. این شعر با اشاره به یک باور عامیانه آغاز می شود و به نوعی اشاره به امید واری اجباری "مردمان فقیر" دارد؛ مردمانی که هرگاه از اعمال تغییرات در وضعیت ناخوشایند خویش در مانده می شوند یا هنگامی که رخوت و سستیِ حالشان آنان را راکد و ساکت نگه داشته است، دست به دامن این گونه حرف و حدیث ها و ضرب المثل ها می شوند تا اندکی خود را تسلی دهند و روزنه ی امیدی در دل های شان گشوده شود! بنا بر این با این گونه توجیحات امید وار کننده ی از نوع "بزک نمیر بهار میاد" به زندگانی خود هرچند هم ناخوشایند باشد ادامه می دهند:

"مردمان فقیر / همیشه مثالی دارند / می گویند / هیچ دری برای همیشه / بر یک پاشنه پیر نمی شود. / اما تو پیر شده ای ظاهر شاه!" (همان: ۸۳۵)

از نظر شاعر ظاهر شاه کسی است که این ضرب المثل را نقض می کند. چون او را به گونه ای مضمرو و پنهان به دری مانند می کند که سال هاست بر یک پاشنه چرخیده و پیر شده است. بر یک پاشنه چرخیدن درباره یک انسان می توان گفت اشاره به رکود و سکون آن انسان است.

شخصیت دیگر احمد شاه مسعود است که شاعر با تصویری زیبا از او سخن می راند. چنان که در عنوان امید مورد بررسی قرار گرفت.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نتیجه گیری

با توجه به آن چه گفته شد می توان گفت ادبیات پایداری انعکاس فرهنگ مبارزه ی مردمی در برابر دشمنان و بیگانگان است. مخاطب آن نیز نه قوم و ملت خاصی که وجدان همگانی بشریت است. شناسه های اصلی آن تعهد، مردم، تحولات اجتماعی و روشنفکران یک دوره ی تاریخی می باشد. سید علی صالحی که خود شاعری ایرانی است در دفترى به نام " دریغا ملا عمر" به خوبی توانسته است با دیدگاهی جهان شمول و بیانی روایی، واقع گرا و آراسته وقایع افغانستان جنگ زده را به تصویر بکشد. جنگ، میهن دوستی، توجه به فرهنگ بومی، بیگانه ستیزی، مهاجرت، وضعیت زنان، ناامیدی و امید که از مهم ترین مولفه های ادب پایداری به شمار می رود مضامینی است که در نتیجه ی بررسی این دفتر از شعر صالحی استخراج و سپس مورد تحلیل و توضیح قرار گرفت.

انجمن علمی زبان ادبیات فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

- باختری، واصف، ۱۳۷۳، "دیروز، امروز فردای افغانستان"، مجله شعر، س دوم، تهران، ش ۱۴.
- بصیری، محمد صادق، ۱۳۸۴، طرح و توضیح چند سوال درباره ی مبانی ادبیات پایداری، به کوشش امیری خراسانی، الف - نامه ی پایداری، کرمان، کنگره ی ادبیات پایداری.
- ۱۳۸، سیر تحلیلی شعر مقاومت در ادبیات فارسی، ج ۱، انتشارات دانشگاه با هنر کرمان، چ اول.
- تنویر، محمد حلیم، ۱۳۷۸، تاریخ و روزنامه نگاری افغانستان، مرکز نشراتی اسلامی صبور، پشاور.
- جمعه، حسین، ۲۰۰۷، الادب المقاومة التصلیل الصهیونی، مجله الموقف الادبی، العدد ۴۳۴.
- حسام پور، سعید وحاجی، احمد، (۱۳۸۷) سهم ادبیات پایداری در کتاب های درسی، نامه پایداری، مقالات اولین کنگره ادبیات پایداری، کرمان، به کوشش امیری خراسانی، ۱۳۸۴، تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
- رحماندوست، مصطفی، ۱۳۷۹، "رمان مقاومت، مضامین و باید ها"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- روشه، گی، ۱۳۶۶، تغییرات اجتماعی، منصور و ثوقی، تهران، نشر نی، چ اول.
- سارتر، ژان پل، ۱۳۴۸، ادبیات چیست، ابوالحسن نجفی، تهران، کتاب زمان.
- سنگری، محمد رضا، (۱۳۸۹) ادبیات پایداری، مجلات فرهنگ و هنر، تهران، ش ۳۹، ۴۵ تا ۵۳.
- شکری، غالی، ۱۹۷۰، ادب المقاومة، محمد حسین روحانی، تهران، نشر نو.
- صالحی، سید علی، ۱۳۸۷، مجموعه اشعار، دفتر دوم، تهران، انتشارات نگاه، چ سوم.
- عبداللهی، علی، ۱۳۸۱، قورباغه ها جدی جدی می میرند؛ گزینه ای از شعر آلمانی زبان از آغاز تال امروز، تهران، نشر مرکز.
- غبار، میر غلام محمد، ۱۳۷۹، افغانستان در مسیر تاریخ، ج دوم، پشاور، مرکز نشراتی میوند، چ سوم.
- فرانکل، ویکتور، ۱۹۶۸، انسان در جستجوی معنا، مهین میلانی، صالحیان، نشر بیروت.

فضیلت، محمود، ۱۳۸۴، جامعه شناسی ادبیات پایداری، در امیری خراسانی، الف-نامه پایداری، صص ۴۰۳-۴۱۱، کرمان، کنگره ی ادبیات پایداری.

قادری، حمیرا، ۱۳۸۷، بررسی روند داستان نویسی در افغانستان، تهران، نشر روزگار، چ اول.

نعمتی قزوینی، معصومه و همکاران، ۱۳۸۹، " مقایسه رویکردهای استعمار ستیزی در دو جریان کلاسیک و نو گرای شعر معاصر عراق"، مجله ادبیات پایداری، ش ۲.

نیکویخت، ناصر، و رضا چهارقانی برچلویی، ۱۳۸۶، " صورت و مضمون شعر مهاجر افغانستان"، مجله گوهر گویا، ش ۳



انجمن علمی زبان ادبیات فارسی



ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱